



سوم حوت ۱۳۹۸



ولی احمد نوری

به یاد ناهید قهرمان و دختران شجاع شهر آزادی!

با تشکر بر گرفته از وبسایت وزین کابل ناتھه



نوشته میرمن مریم محبوب



از فاجعه روز سوم حوت ۱۳۵۸ کابل و فریاد جهان لرزی که دیوار و حصار شهر خاموش را فرو می ریخت و به فریادستانی مبدل می گردید که غوغای آن چهار دانه جهان را در می نوردید و لرزه مرگ بر جان روسان تجاوزگر و کاخ نشینان کرملین و وطن فروشان خلق و پرچم و ارگ نشینان کابل در می افگند، برابر چهل سال می گذرد و هرگز باید فراموش تاریخ نگردد. ولی احمد نوری

**** **

در سالیان مقاومت و جهاد در برابر اشغالگران رو سیئه شوروی [و نوکران خلقی و پرچمی] همه مردم کشور اعم از زن و مرد، عام و خاص، بیسواد و باسواد، ملا و دهقان، تحصیلکرده و ناکرده، همه و همه جانبازانه ایستادند و

قربانی دادند. اما متأسفانه سهم زنان و دختران، گروه‌ها و افراد تحصیلکرده و روشنفکر و پیروان سایر ادیان چون هندوها و سکها، به شکل بی‌انصافانه‌یی توسط گروه‌های مجاهد انکار و نادیده گرفته شده است.

فداکاری‌های آنان و جانبازی‌ها و سر دادن‌های آنها عمداً از نظر انداخته شده است. از آن جمله است قهرمانان گمنام و با نام قیام سوم حوت ۱۳۵۸ کابل و عصیان حماسه‌آفرین نهم ثور ۵۹ دختران مکاتب شهر کابل که دشمن را از پایه لرزاند، اما مجاهدین به قدرت نشسته هیچ‌یادی هم ازین دختران شجاع که سر دادند و در زندان‌ها مورد حملات وحشیانه نوکران روسی قرار گرفتند، نکردند و نمی‌کنند.

بر ماست که دین تاریخی خود را فراموش نکنیم و نگذاریم نام این پاکبازان راه وطن و آزادی در زیر خاکستر زمان از یاد‌ها برود.

می‌بینیم که مجاهدین برای خود تاریخ و پیشینه می‌نویسند، برای خود افتخارنامه درست می‌کنند، برای خود کذا و فذا می‌سازند، اما قهرمانان ما، جانبازان ما، بی‌نام و بی‌نشان فراموش می‌شوند. دیری است که ما حتی تابوت‌های شهیدان خود را ردیف نکرده‌ایم. جای هیهاتی بر ما رواست!

بهار آمده بود. بهار سال ۱۳۵۹ ماه حمل بود. شهر کابل انتظار جوش بهارستانی را می‌کشید که از پس کوه‌های بخبندان زمستان تاریک و ظلماتی ۱۳۵۸ عبور کرده بود. بادها بوی سبزه و گل‌های وحشی را از آن سوی کوه‌های "آسمایی" و "پیر بلند" از دامان دشت‌های "شمالی" و "پغمان" بر سر شهر کابل می‌ریخت. نسیم لطیف بامدادی با نجوای عاشقانه، از کنار ارغوان‌ها و لاله‌ها، دامن‌کشان می‌گذشت و رقص نهال‌های تباداری را که در عشق شگفتن و گل‌دادن، مشتاقانه بیقراری می‌کردند، تماشا می‌کرد.

سیم‌های خار‌داری که میر غضبان و ڈُرخیمان اشغالگر، بر سر راه بهار گسترده بودند، مانع از عبور بهاران و فریاد شگفتی زای نو نهالان و نو باوگان کابل نمی‌گردید.

جان‌تبار و عاشق هزاران دُخت کابلی، در مقابله با سکوت و حشمت‌باری که اشغالگران و گماشتگان بی‌مقدار آنها، بر کابل تحمیل کرده بودند، تاب نمی‌آورد و به فریاد جهان‌لرزی بر می‌خاست که دیوار و حصار شهر خاموش را فرو می‌ریخت و به فریادستانی مبدل می‌گردید که غوغای آن چهار دانگ جهان را در می‌نوردید و لرزه مرگ بر جان کاخ‌نشینان کرملین و ارگ کابل در می‌افگند.

دختران شجاع کابل، این شهر بانو‌های اورنگ افتخار تاریخ، این رودابه‌های اساطیر، این هم‌وردان زال، و این مادران رستم‌ها، در نهم ماه حمل ۱۳۵۹ خورشیدی، در برابر اختناق و آدم‌کشی جنون‌زدگان ایدیولوژی و استعمار، شوریدند و چنان کوره‌های تابنده از خشم و سرشار از عشق به وطن و زادگاه و آزادی، یکباره فریاد عصیان شدند و با شعار کوبنده: روس‌ها از ملک ما بیرون شوید/ ورنه غرق رودبار خون شوید/ شهر و جاده و فضای کابل را به لرزه درآوردند.

در پیشاپیش این موج ستیزنده و عصیانگر که قلب دشمن را نشانه گرفته بود، "ناهدید" این ستاره همیشه تابناک آسمان تاریک سرزمینی به نام افغانستان، می‌درخشید. او و هم‌زمانش رعدی از فریاد و عصیان شده بودند، امواج خروشان ایمان و آذرخش ظلمت سوز اختناق و ترس شده بودند. آنان چنان صلابت صخره و کوهستان بر فرق خیل‌دون همتان نوکر، فرو ریختند و بز دلان جیون خود فروخته را به تب لرزه مرگ دچار گردانیدند.

فریاد رسای دختران جوان کابل، طلسم سیاه سکوت و ترس سنگین را، که از جیروت و شوکت و دبدبه دشمن، بر شهر آزادگان تحمیل شده بود، در هم شکستند و بیخ و بن آن را در هم کوبید. آری این ناهید جوان و شجاع شهر کابل بود که در میان فریاد های هزاران، رساتر و نیرومندتر، پیام قلب خود را، پیام عشق خود را فریاد می کرد.

آی ناهید!

آی فروزنده چراغ آزادی در ظلمانی ترین روزان و شبان تاریخ!

آی ناهید! گوشواره الماس قصر تاریخ شهر ما!

می بینمت که از نردبان هنگامه بزرگ بالا می روی

تا چراغ آرمان خویش را

بر رواق خون آلود تاریخ این کوهستان

روشن کنی

می بینمت که چنان شهبانوی اساطیری

با تاج برافراشته غرور و افتخار

گیسوانت را از باره بلند " آسمایی " آویخته بی

تا تاریخ را بران بلندها بکشانی

تا مردم را به آزادی بخوانی،

ای بانوی تاریخی که به افسانه ها پیوستی!

شهید ناهید، با قهرمانی خود، با غرور و خون خود، با ایمان و آرمان خود، در کرانه های افق تاریخ این سرزمین، خطر روشنی از افتخار و شرف ترسیم کرد.

او در پهنای آسمان و بر فراز کوهستان ستاره آویخت که تا انتهای تاریخ این ستاره خواهد درخشید و مژده رسیدن به سر منزل آزادی را برای رهروان این وادی چشمک خواهد زد.

هرچند دُژخیمان سیاه روی تاریخ، زندگی و جوانی را از ناهید و همزمان او گرفتند و با کمال دنائت و شرف باختگی این امواج زندگی ساز و نوید آور را به رگبار ماشیندار ها بستند و بر خون شناور شان توسن رانند، اما آنها نه تنها زنده ماندند، که جوان زنده ماندند و جاودانه جوان زنده ماندند.

اینک بار دیگر در آن دشت ها و کوهپایه های دور، بهاران هنگامه حیات و رویش در افکنده است. نسیم خوشگوار بامدادان بار دیگر از کوچه و جاده های کابل عبور می کند. ارغوان ها به شگوفه نشستند. در دامنه های "پغمان" و " شمالی " عطر گل های بهاری با باد صبحگاهی می آمیزد. اما ناهید و همزمانش کجا هستند؟ آنها که بهار ۵۹ را به فریادستانی مبدل کرده بودند، آنها که عطر آزادی را در دامن باد های " خواجه صفا " افشاندند بودند، کجا هستند؟ دیربست که مادران به انتظار شان گیسو خاکستر می کنند.

اگر سراغ آن زیبا جوانان را می جویید، بیابید تا من برای تان بگویم که آنها کجایند! من می دانم که آنها هنوز همانجایند. جای دوری نرفته اند. هیچ جایی نرفته اند. اگر شما آنجاها باشید، یقیناً که آنها را می یابید. آنها را لمس می کنید. آنها را حس می کنید. آنها را می بویید. دستان لطیف آنها را با سرانگشتان نازک نسیمی که بر پوست تان

می گذرد، حس می کنید، نجوای شبانه آنها را با شبو ها و نسترن های “باغ بالا” و خنده های شاد آنها را در ترنم آنها می شنوید. لبخند شان را در لبخند شگوفه ها تماشا می کنید.

آری!



ناهید همچنان زیبا و جوان است.

همزمانش جوانان ترین اند.

باور ندارید؟

به آن دشت ها و دامنه ها برویم تا ببینید و باور کنید. به “آسمایی” و “خواجه صفا” برویم، به “پغمان” و “شمالی” برویم تا آنها را دریابیم.

آنها همان جای ها اند.

هیچ جای دیگری آنها را جست و جو نکنید.

خنده شان را از گلوی پرستو های پیام آور و گریه آنها را در گریه نوزادانی که شبگیران پستان مادر را می جویند، بشنویم.

صدای قدم های شان که شهر کابل را می لرزاند،

در جاده های کابل طنین افکن است.

آدرس ناهید را برای تان می گویم، برایش نامه بنویسید!

حتماً، حتماً بنویسید!!!

پایان

بیاد ناهید قهرمان و دختران شجاع شهر آزادی!